

رقابت آمریکا و چین در منطقه خاورمیانه (۲۰۲۲-۲۰۱۰) **

علیرضا شکبیا^۱

مرتضی نورمحمدی^{۲*}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۶/۳۰

چکیده

منطقه خاورمیانه همواره صحنه کشمکش قدرت‌های بزرگ بوده است. این درگیری به واسطه اهمیت این منطقه از منظر تامین انرژی و معادلات ژئوپولیتیک برای این قدرت‌ها مورد توجه قرار گرفته است. با عبور از جنگ سرد و فرارسیدن عصر دیجیتال عرصه‌های رقابت قدرت‌های بزرگ نیز دچار دگرگونی گردید با این وجود رقابت میان قدرت‌های بزرگ و به خصوص آمریکا و چین در این منطقه علی‌رغم اهمیت بسیار بالای آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. برای مشخص نمودن وضعیت این رقابت ناگزیر بودیم تا با روند پژوهی تحولات منطقه در طول مدت زمان ۲۰۱۰ الی ۲۰۲۲ به ابعاد گوناگون این رقابت احاطه پیدا کنیم. در اینجا آنچه سوال اصلی مقاله ما را شکل می‌دهد آن است که رقابت آمریکا و چین در منطقه خاورمیانه در چه ابعادی پیگیری شده است؟ فرضیه این پژوهش نیز اینگونه است که رقابت این دو قدرت در عرصه منطقه خاورمیانه محدود به یک بعد نبود و به همین جهت برای دستیابی به یک دید جامع‌تر در این مقاله به سه بعد اساسی این رقابت یعنی رقابت سیاسی دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی امنیتی پرداختیم. یافته‌های ما نشان دهنده گسترش زمینه‌های رقابت در هر سه بخش بود. رقابت در ابعاد اقتصادی برای چین و رقابت در عرصه‌های نظامی و امنیتی برای ایالات متحده از اهمیت بیشتری برخوردار بودند. در این پژوهش از روش توصیفی تحلیلی با تکیه بر داده‌های اسنادی-کتابخانه‌ای استفاده شده است.

واژگان کلیدی: چین، ایالات متحده، خاورمیانه، قدرت‌های بزرگ

۲۴۵



۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

۲. دانشیار روابط بین الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

* نویسنده مسئول: mnourmohammadi@atu.ac.ir

مقدمه

سیاست بین‌الملل همواره تحت تأثیر رقابت قدرت‌های بزرگ قرار دارد. ردپای این رقابت‌ها را می‌توان در تمام طول تاریخ، به‌ویژه سده اخیر مشاهده کرد. این مسئله به ما نشان می‌دهد رقابت قدرت‌های بزرگ با یکدیگر امری بدیع و نوین برای جهان ما نیست به همین جهت مسئله‌ای که اهمیت شناخت دقیق‌تر رقابت میان این کشورها را برای ما دوچندان می‌کند، تأثیراتی است که بر سیستم بین‌المللی و به طبع آن بر مناطق مختلف می‌گذارد. برای مثال رقابت میان ایالات متحده آمریکا و شوروی در خلال جنگ سرد محدود به جغرافیای شرق اروپا نمی‌شد. رقابت بین آنها دامنه وسیع‌تری از جغرافیای جهان را شامل می‌شد و تأثیرات زیادی را بر تمامی مناطق می‌گذاشت. امروزه با عبور از فضای جنگ سرد و پایان تلقی ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرت مسلط بر تمام نظام بین‌الملل، شاهد شکل‌گیری رقابتی نوین بین دو قدرت بزرگ بین‌المللی نیز هستیم. در این رقابت استراتژیک از یک سو چین به دنبال بیرون‌راندن ایالات متحده از منطقه جنوب شرق آسیا و به‌خصوص دریای چین و افزایش قدرت خود در قاره آسیا، و در سوی دیگر ایالات متحده نیز در تلاش است تا از تبدیل شدن چین به قدرتی مسلط در آسیا جلوگیری نماید. همان‌طور که بدان اشاره شد گستره رویارویی این دو قدرت تنها محدود به منطقه جنوب شرق آسیا نخواهد ماند. این رقابت تنها در یک منطقه پیگیری نخواهد شد و به مناطق دیگر از جمله خاورمیانه سرایت پیدا خواهد کرد.

خاورمیانه به جهت اهمیت ویژه‌ای که برای چین از جهت تأمین انرژی و انتقال کالا دارد، منطقه‌ای استراتژیک برای چین به حساب می‌آید. مسئله دیگری که برای چین اهمیت فوق‌العاده بالایی دارد تأمین امنیت راه‌های دریایی توسط نیروی دریایی چینی است. این هدف در آینده و به‌واسطه نیاز مبرم چین به تأمین امنیت تجارت دریایی با استفاده از نیروی دریایی چینی به خلیج فارس نیز کشیده خواهد شد و همین امر چالش‌های امنیتی خلیج فارس را پررنگ‌تر خواهد کرد، در نقطه‌ای که ایالات متحده حضور نظامی فوق‌العاده زیادی دارد و همین مسئله امکان افزایش تنش‌های امنیتی و نظامی دریایی را برای کشورهای پیرامون خلیج فارس دوچندان خواهد کرد. شناخت دقیق ابعاد و گستره رقابت میان قدرت‌های بزرگ از آن سو که به مقوله بسیار پر اهمیت

توازن قدرت ارتباط پیدا می‌کند و از آن جهت که در یک رهیافت کلان‌تر روندهای بین‌المللی را نمایان می‌سازد به‌خودی‌خود حائز اهمیت بسیار بالایی است. در این میان آنچه موضوع رقابت میان آمریکا و چین را در منطقه خاورمیانه را برای ما بسیار پراهمیت‌تر ساخته است ویژگی‌های ذاتی این رقابت برای ما است. از آنجاکه دو بازیگر اصلی این صحنه پرتکاپو مهم‌ترین بازیگران عرصه بین‌المللی در طول دو دهه گذشته بوده‌اند، ماهیت این رقابت در عرصه منطقه‌ای که همواره محل نزاع قدرت‌ها به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم بوده است را برای ما بسیار مهم می‌نماید. زیرا که اساساً روند این رقابت در آینده تعاملات سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه و جهان مؤثر خواهد بود. پرسش اساسی که این پژوهش حول آن پدیدآمده این است که «رقابت آمریکا و چین در طول مدت‌زمان دوازده سال اخیر در چه ابعادی پیگیری شده است؟» در جهت پاسخ‌دهی به این سؤال فرضیه ما براین‌اساس شکل گرفته است که رقابت میان آمریکا و چین در منطقه خاورمیانه نمی‌تواند تنها در یک بعد دنبال شود به همین جهت در سه بعد سیاسی، اقتصادی و نظامی/امنیتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در هر سه بعد الگوی روابط دو کشور همواره مبتنی بر کاهش نفوذ دیگری و افزایش حضور خود در منطقه بوده است. زمینه‌های رقابت نظامی و امنیتی همچنان در اختیار ایالات متحده است؛ اما ابعاد دیگر یعنی موضوعات سیاسی و اقتصادی به‌مرور از تسلط کامل آمریکا خارج شده و زمینه نفوذ چین در آنها روشن‌تر از قبل قابل رویت است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع اسنادی - کتابخانه‌ای در صدد است تا به سؤال خود پاسخ دهد. هدف از انجام این پژوهش ابهام‌زدایی از ابعاد رقابت دو کشور و روشن‌کردن این مسئله به‌عنوان یک امر حیاتی در شناسایی الگوی تعامل دو کشور در منطقه خاورمیانه است.

۱. رهیافت نظری

در مواجهه با مقوله قدرت‌های بزرگ و آنچه هدف این پژوهش است؛ یعنی بررسی روندهای موجود، در کنار شناسایی و تبیین بسترهای رقابت ایالات متحده آمریکا و چین در منطقه خاورمیانه، کمتر نظریه‌ای را با ویژگی‌ها و مختصات مناسبی همچون نواقح‌گرایی می‌توان یافت. آنچه این نظریه را برای ما حائز اهمیت می‌سازد، قدرت



توضیح‌دهندگی روابط قدرت و رویکرد بازیگران نسبت به مقوله معمای قدرت در زیرشاخه واقع‌گرایی تهاجمی است. به همین جهت بهتر است بگوییم نظریه‌ای که قابلیت ارائه ابزاری مناسب و توانمند برای تشریح واقعیت‌های روابط میان دو قدرت مذکور در بستر منطقه خاورمیانه را به ما دهد نواقح‌گرایی تهاجمی است.

مکتب نواقح‌گرایی تهاجمی که جان مرشایمر آن را نمایندگی می‌کند از یک اصل اساسی پیروی می‌کند و آن توجه به ماهیت آنارشیک نظام بین‌المللی است. آنارشی به‌عنوان یک اصل نظم‌دهنده به روابط واحدهای نظام بین‌الملل - یعنی دولت‌ها - سروشکل می‌دهد (Mearsheimer, 2009: 34). آنارشی یا فقدان اقتدار مرکزی به معنای نبود نظم در ساختار نظام بین‌المللی نیست، بلکه به معنای آن است که در این ساختار هیچ مرجعی بر دولت‌ها احاطه نداشته و آنها را هیچ واحد کنترلی بالاتری در این ساختار محدود نمی‌کند (Mearsheimer, 2009: 37). دولت‌ها در یک محیط آنارشیک مجبورند تا باتکیه بر قدرت از بقای خود مطمئن شوند (Mearsheimer, 2009: 34).

با وجود آنکه دولت‌ها ذیل یک ساختار سلسله‌مراتبی قرار ندارند، الگوی تعامل در این نظام الگوی بی‌نظمی یا درگیری و مواجهه آن هم به طور ثابت نیست. اصل اساسی که اقدامات دولت‌ها را در این شرایط جهت‌دهی می‌کند اصل خودیاری است. اصل خودیاری که به واسطه وجود آنارشی در نظام بین‌الملل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشته است، به این معناست که دولت‌ها در ساحت نظام بین‌الملل هیچ یاور و همراهی برای تأمین نیازهای خود نخواهند داشت (Mearsheimer, 2009: 37). به همین جهت نیروهای تدافعی آنها را به کسب قدرت توسط خودشان هدایت می‌کند. عنصر دیگری که در فهم چرایی اهمیت خودیاری اهمیت پیدا می‌کند عدم امکان اطمینان پیدا کردن کشورها از نیات و مقاصد دیگر کشورهاست. این مسئله ما را با این واقعیت مواجه می‌سازد که در شرایطی که دولت‌ها متکی بر خود به سمت کسب قدرت حرکت می‌کنند دستیابی آنها به هر میزان از قدرت به معنای خطر و تهدیدی بالقوه برای کشور دیگر است (Mearsheimer, 2009: 38). در یک چنین فضایی، قدرت تنها ابزاری است که می‌تواند برای کشورها در مقابل تهدیداتی که عمدتاً حیاتی هستند بازدارندگی ایجاد کند. در این شرایط اولیه‌ترین نیاز هر دولتی، تأمین امنیت و بقا برای خود است

(Mearsheimer, 2009: 52). از توضیحاتی که تا به اینجا مطرح گردید این گونه استنباط می‌شود که در شرایطی که دولت‌ها نیازمند تأمین امنیت خود هستند و همچنین شرایط نظام بین‌الملل به گونه ایست که امکان اعتماد به دیگر واحدها را از دولت‌ها سلب می‌نماید، دولت‌ها به‌ناچار به اصل خودیاری تکیه می‌کنند.

در اینجا برخلاف منطق موجود در نواقح‌گرایی تدافعی که دستیابی به حداکثر قدرت را تجویز نمی‌کند نواقح‌گرایی تهاجمی رسیدن به حداکثر قدرت ممکن را توصیه می‌کند. با این حال آن چیزی که دولت‌ها را به کسب هرچه بیشتر قدرت هدایت می‌کند، نحوه توزیع قدرت میان آنها است. قبل‌تر توضیح داده شد که افزایش قدرت یک دولت موجب ایجاد حس عدم امنیت در دیگر دولت‌ها می‌شود. در یک چنین فضایی است که آنها راهی جز تأمین حداکثر قدرت ممکن در جهت تأمین امنیت خود ندارند (Mearsheimer, 2009: 40). در وضعیتی که دولت‌ها در یک بازی حاصل‌جمع صفر حاضر هستند تصاحب هر میزان قدرت به معنای تهدید دیگری است. این شرایط و مختصات است که الگوی تعامل بین قدرت‌های بزرگ شکل می‌دهد. اعتماد و همکاری میان این دولت‌ها جایی ندارد؛ زیرا تقسیم دستاورد حاصل از همکاری میان دولت‌ها امری دشوار است و همواره ذهنیت بی‌اعتمادی در میان آنها وجود دارد.

حال با توجه به این مقوله که دولت‌ها ذیل یک نظام آنارشیک (فاقد سلسله‌مراتب) و مبتنی بر اصل خودیاری به فعالیت می‌پردازند و کسب حداکثر قدرت تنها راه رهایی از هزارتوی دستیابی به امنیت است. برای دولت‌ها تنها گزینه منطقی تلاش در جهت کسب موقعیت هژمون در نظام بین‌الملل است. موقعیتی که تمامی دولت‌ها تلاش می‌کنند به آن دست یابند؛ اما وجود اقیانوس‌های بزرگ میان قاره‌ها امکان حضور و تأثیرگذاری یک قدرت بزرگ را در تمامی عرصه گیتی ناممکن می‌سازد (Mearsheimer, 2009: 47).

به این ترتیب قدرت‌های بزرگ به سمت دستیابی به دومین مطلوبیت خود حرکت می‌کنند که آن دستیابی به جایگاه هژمون منطقه‌ای است. هرچند دولت‌ها نمی‌توانند در تمام عرصه نظام بین‌الملل حاضر بوده و به جایگاه هژمون در آن ابعاد دست یابند، اما دستیابی به جایگاه هژمون منطقه‌ای هدفی مطلوب و قابل‌تصور برای آنهاست. این جایگاه آنها را از دغدغه امنیت در نزدیکی مرزهای جغرافیایی خود آزاد کرده و به آنها حداقلی از



احساس امنیت را خواهد داد. ضمن دستیابی به جایگاه هژمون در منطقه خود، هدف دیگری که برای قدرت‌های بزرگی که به سمت هژمون منطقه‌ای شدن حرکت می‌کنند حائز اهمیت است جلوگیری از دستیابی دیگر رقبا به چنین جایگاهی در نظام بین‌الملل است (Mearsheimer, 2009: 48). زیرا که هر قدرت بزرگی که به جایگاه هژمون در منطقه خود دست پیدا می‌کند این آمادگی را دارد تا به سمت دستیابی به هدف اولیه یعنی تسلط بر تمام نظام بین‌الملل یا احاطه جایگاه هژمونی بین‌المللی حرکت کند. به همین سبب نزاع بین قدرت‌ها از همین نقطه شکل گرفته و آنها تمام تلاش خود را برای جلوگیری از تحقق یک چنین وضعیتی برای رقبا به کار خواهند بست.

مسئله دیگری که قدرت‌ها را به سمت حداکثر بردن قدرت خود هدایت می‌کند افزایش توانمندی‌های اقتصادی‌شان است. این افزایش قدرت اقتصادی ارتباط بسیار نزدیکی با مسئله افزایش قدرت نظامی نیز دارد. زیرا توانمندی نظامی با قدرت اقتصادی یک کشور ارتباط مستقیمی دارد (Mearsheimer, 2009: 153).

مرشایمر چند استراتژی را برای کشورها در نظر می‌گیرد. یکی از این استراتژی‌ها قطعاً جنگ است که دولت‌ها با تمسک به آن به سمت افزایش قدرت خود در نظام بین‌الملل حرکت می‌کنند. استراتژی بعدی برای دولت‌ها باج‌گیری است که با استفاده از آن به سمت تهدید طرف دیگر به استفاده از زور حرکت می‌کند البته که این حرکت به استفاده از زور به معنای واقعی کلمه نخواهد بود. استراتژی بعدی برای قدرت‌های بزرگ طعمه‌گذاری است که می‌تواند موجب کاهش قدرت رقیب در یک‌روند فرسایشی شود. ایجاد موازنه استراتژی بعدی است که قدرت‌های بزرگ برای ایجاد تعادل میان خود و دیگر قدرت‌ها به کار می‌بندد. استراتژی احاله مسئولیت استراتژی است که قدرت‌های بزرگ برای مواجهه با دیگر قدرت‌ها به سمت دخیل کردن قدرت بزرگ دیگر در مقابل قدرت مهاجم می‌روند و در پس آن به دنبال کناره‌گیری از مسئله را برای خود دارند (Mearsheimer, 2009: 153-154). توجه به این مسئله بسیار مهم است که برای مرشایمر قدرت مساوی امنیت است. این تلقی از امنیت به صورت پیش‌فرض رابطه مستقیمی را میان این دو مفهوم شکل می‌دهد. به این ترتیب خروجی فعالیت دولت‌ها نیز تنها در همین قامت قابل تحلیل است و آنها رویکردی تجدیدنظرطلب و تهاجمی به خود

خواهد گرفت (Hamilton & Rathbun, 2013: 443). به این ترتیب آنچه میان این نظریه با نظریه والتز فاصله می‌اندازد همین تفاوت نگاه به مسیر دستیابی به امنیت است. برای مرشایمر امنیت کالایی کمیاب است که دولت‌ها بدون وقفه در پی تامین آن هستند.

۲. رقابت آمریکا و چین در منطقه خاورمیانه

پیش از ورود به بحث رقابت آمریکا و چین نیازمند بررسی کوتاه مختصات سیاست خارجی چین هستیم، زیرا بدون توجه به عناصر سازنده سیاست خارجی آن نمی‌توانیم به بررسی وضعیت رقابت میان دو کشور در منطقه خاورمیانه وارد شویم. با مطالعه اولیه سیاست خارجی چین به سلسله منابع ارزشی و سازنده‌ای برخورد می‌کنیم که ابعاد سیاست خارجی این کشور را در قالبی کاملاً متمایز از دیگر کشورها و یا بهتر است بگوییم دیگر قدرت‌های بزرگ قرار می‌دهد. سیاست خارجی چین مبتنی بر اصولی سازمان‌یافته است که شاید نمونه مشابه آن در کمتر قدرت بزرگی وجود داشته باشد. این مسئله اساساً تفاوتی ماهوی میان آنچه ما از مفهوم سیاست خارجی در نظر داریم با آنچه در صحنه واقعیت از سیاست خارجی چین وجود دارد ایجاد می‌کند.

چین پسا مائو با روند اصلاحی و تغییرات گسترده‌ای که در تمامی عرصه‌های اجتماعی و دولتی پیدا کرد چهره‌ای بسیار متفاوت از آنچه در گذشته داشت به نمایش می‌گذارد. سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ تا سال‌های میانی دهه ۱۹۸۰ دوره اصلاحی سیاست خارجی چین به حساب می‌آید، تغییراتی که در آن دوره زمانی امری واجب برای عبور از فضای جنگ سرد و ورود به صحنه جدید بین‌المللی بود (Hao et al., 2014: 32; Khoo, 2020: 1-2). اطلاعات ما از روندهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری سیاست خارجی چین تا دهه گذشته به علت بی‌میلی مسئولان این کشور از توضیح و شفافیت در نشان دادن روندهای این ساختار، بسیار محدود بود. با این حال امروزه رویکرد های اصلاحی در سیاست خارجی چین با پیگیری سیاست نزدیکی بیشتر به مراکز مطالعاتی و تاسیس این مراکز در جهت انتشار موضوعات مرتبط با چین در صحنه آکادمیک این فرصت را ایجاد کرد تا اندیشمندان روابط بین‌الملل به اطلاعات بسیار بیشتری نسبت به گذشته دست یابند، که فهم آنها را از چیستی سیاست خارجی چین بسیار هموار تر از گذشته ساخته است (Barnett, 2021: 4-5).

با وجود اصلاحات مطروحه عناصر سازنده سیاست خارجی چین همچنان استوار مانده است. توجه به این نکته نقش بسیار کلیدی دارد. زیرا هنگامی که از تغییر و اصلاح در دستگاه سیاست خارجی چین سخن می‌گوییم ممکن است این برداشت اشتباه ایجاد گردد که این تغییرات، عناصر سازنده و هویت‌بخش سیاست خارجی این کشور را دچار تغییر کرده است. این در حالی است که عناصر سازنده سیاست خارجی چین بر پایه سه عنصر اساسی تفکر تاریخی چینی که همان توجه به نظم و هماهنگی در عالم، تجربه تحقیر ملی در تاریخ معاصر و میراث تفکرات مارکسیست - لنینیسمی و مائو است شکل می‌گیرد (Zhao, 2016: 61). در کنار این سه عنصر هویت بخش سیاست خارجی چین می‌توان به پنج عامل مهم تاثیرگذار بر سیاست خارجی چین نیز اشاره کرد:

۱. پنج اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز چین (Sutter, 2020: 11).
 ۲. ایجاد یک نظم منطقی و عادلانه سیاسی و اقتصادی در نظام بین‌الملل
 ۳. عدم استفاده از زور در روابط بین‌الملل
 ۴. برابری تمامی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی فارغ از تنوع قدرت و اندازه جغرافیایی و جمعیت آنها
 ۵. چین همواره در کنار کشورهای در حال توسعه قرار می‌گیرد (Zhao, 2016: 62).
- در اینجا نیاز است به معضل دیگری که ارزیابی و تحلیل سیاست خارجی چین را چالش‌برانگیز می‌کند بپردازیم. سیاست خارجی چین به طور طبیعی به واسطه جایگاه این کشور همواره دچار یک نوع تناقض ذاتی بوده است. چیزی که ژائو از آن به‌عنوان «سندروم هویت دوگانه سیاست خارجی چین» یاد می‌کند (Zhao, 2016: 58). این سندروم هویت دوگانه از یک سو چین را به عنوان بازیگری فعال در عرصه بین‌المللی به پذیرفتن نقشی مهم‌تر در این فضا تشویق و از سوی دیگر به عدم توجه به مسائل خارج از محدوده منافع استراتژیک سوق داده است. هر دو سوی این هویت سازنده سیاست خارجی چین مدافعان و مخالفین خود را دارد. به عنوان مثال وانگ یجو معتقد است استراتژی ریشه‌دار عدم مداخله چین در عرصه بین‌المللی امروزه کارایی خودش را در تأمین منافع ملی و تحقق اهداف بلند پروازانه این کشور در مسیر رسیدن به جایگاهی که استحقاق آن را دارد از دست داده و به همین سبب او رویکرد و استراتژی درگیری

خلاقانه را پیشنهاد می‌کند که مبتنی بر مسئولیت‌های بین‌المللی و شهرت جهانی است. وی بر این باور است که سه دلیل اساسی برای عدم کارایی استراتژی عدم مداخله برای چین وجود دارد:

۱. افزایش جنگ‌های داخلی در کشورهای توسعه‌نیافته و نیاز فوری چین به تأمین منافع خود در این کشورها
۲. نفوذ فرهنگی و نظامی غرب و ایالات متحده با استفاده از مفاهیم حقوق بشر و پیگیری منافع در بخش‌هایی که چین نیز منافع متضادی با غرب دارد
۳. افزایش روزافزون تقاضا برای حضور و تأثیرگذاری بر جهان از داخل و خارج چین برای افزایش مسئولیت‌پذیری این کشور که ضرورت تغییر راهبردهای نظامی و دریایی چین را ایجاد کرده است (Feng et al., 2020: 80-82).

در کنار رویکرد بالا یان زی‌تونگ با دفاع از مداخله و تأثیرگذاری چین در عرصه بین‌المللی این موقعیت را نه باهدف پیگیری مسئولیت‌ها و یا به‌دست‌آوردن شهرت در عرصه بین‌المللی که برای پیگیری منافع و تأثیرگذاری تجویز می‌کند (Feng et al., 2020: 97) وی با مقایسه دو رویکرد پایین نگه داشتن مشخصات و سیاست مجاهدت برای بدست آوردن، اهداف سیاست دوم را دنبال کردن نه تنها اهداف سیاسی و یا نگاه داشتن فضای آرام برای پیگیری رشد اقتصادی چین که پیگیری مسائل مهمی از جمله استراتژی جوان سازی ملی معرفی می‌کند، سیاستی که ایجاد امنیت و برقراری همکاری‌های امنیتی را نیز برای آینده چین ضروری برشمرده است (Yan, 2014: 166-167). او با بیان اینکه این سیاست با رئالیسم منطقی توجیه می‌شود نسبت میان اهداف دولت پینگ و این سیاست‌ها را بسیار نزدیک برشمرده و معتقد است چین بدون در نظر گرفتن نیاز خود به همکاری‌های امنیتی نمی‌تواند به اهداف اساسی که در نظر دارد دست یابد و ناگزیر است برای تحقق آن اهداف مسئولیت‌پذیری بین‌المللی وسیع تری را تقبل نماید (Xuetong, 2014: 182).

در مقابل جریانی که معتقد به حضور مؤثر در صحنه بین‌المللی برای چین هستند گروهی قرار می‌گیرند که به ادامه سیاست‌های پایین نگه‌داشتن مشخصات باور دارند. برای مثال رن ویدونگ باور دارد سیاست پایین نگه‌داشتن مختصات یک اسلحه سیاسی

برای دولت چین است تا از مداخله قدرت‌های خارجی در امور داخلی این کشور جلوگیری کند و کارکرد آن همچنان برای این کشور حیاتی است (Feng et al., 2020: 89). و یا لیو وتونگ که ایده های مداخله در عرصه بین‌المللی را ابزار قدرت‌های بزرگ برای کشاندن چین به رقابت و در نهایت فروپاشیدن وجهی عدم مداخله گر چین در اذهان بین‌المللی تعبیر می‌کند (Feng et al., 2020: 89).

در میان دو رویکرد مطرح شده گروهی نیز وجود دارند که به راهی میانه معتقدند. این گروه که مفروضات هر دو رویکرد را درست و ضروری می‌شناسند معتقدند نمی‌توان بدون توجه به محدودیت‌های قدرت چین وارد عرصه بین‌المللی شد و از سوی دیگر نمی‌توان به‌خاطر وجود آن محدودیت‌ها از حضور در این عرصه مهم اجتناب کرد. یکی از معروف‌ترین چهره‌های این حوزه، دگانگ سون است. او با ارائه مدل شبه واسطه‌گری حضور چین در صحنه بین‌المللی را از طریق به‌کارگرفتن همکاری‌های چندجانبه در سازمان‌های بین‌المللی پیشنهاد می‌کند. رویکردی که به‌جای پیگیری دغدغه‌های امنیتی و استراتژیک به دنبال پیگیری اهداف اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک بوده و نقش یک واسطه را به‌جای سلطه‌گر بازی می‌کند، تا بتواند به کاهش بحران‌ها و نه حل آنها کمک کند و ایده‌های سازنده‌ای را به‌جای به دست گرفتن رهبری ارائه نماید. این مدل از نظر او بهترین روش برای کاهش تنش قدرت‌های بزرگ است (Sun & Zoubir, 2018: 227). فرد شاخص دیگری که در این بخش می‌گنجد ژائو هئوشنگ است. او معتقد است با توجه به اهداف اساسی که چین برای خود مقرر ساخته، می‌بایست در ترتیبات بین‌المللی حضور داشته باشد. برای مثال سازمان همکاری شانگهای را برای تحقق بخشیدن به اهداف اقتصادی، انرژی و سیاسی چین ضروری دانسته و معتقد است طی کردن این مسیر بدون توجه به تاثیر ایالات متحده اشتباه است، زیرا این کشور نیز در منطقه آسیای مرکزی و خاورمیانه اثر بسیار زیادی دارد و نادیده گرفتن آن موجب افزایش تنش بین دو کشور به خطر افتادن منافع اساسی چین می‌گردد (Huasheng, 2013: 457-460). سو شانگهی نیز معتقد است به واسطه درهم‌تنیدگی چین و نظام بین‌الملل، انفکاک بین این دو عنصر غیر ممکن است (Changhe, 2010: 313). او همکاری بین چین و نظام بین‌المللی را عنصر حیاتی دولت‌سازی چین در طول دهه‌های گذشته می‌داند که ادامه آن

ضروری است (Changhe, 2010: 328). وی با وجود اینکه دولت های مرکزی را همچنان مهم ترین عناصر دیپلماسی می شناسد، اما به وجود آمدن بازیگران دیگری در این عرصه مثل سازمان های مردم نهاد را نشان دهنده شروع عصر جدیدی در سیاست خارجی چین معرفی می کند که بهره مندی از دیپلماسی خط دو است، زمینه ای که دولت چین باید در مورد آن فعالانه تر برخورد کند (Changhe, 2010: 329). موارد مطرح شده بالا همگی نیازهای امروز سیاست خارجی چین را در خط میانی بین درگیر شدن و انزوا در محیط بین المللی می دانند. مسیری که به چین هم موقعیت استفاده از امکانات خودش در این عرصه را می دهد و هم از تبعات احتمالی منفی آن جلوگیری می کند. با وجود تمامی رویکردهایی که در بالا مطرح گردید اعتقاد شی جین پینگ به استفاده رویکرد سوم است؛ به گونه ای که بتواند ارزش ها و منافع مقتضی را برای سیاست خارجی چین و منافع ملی این کشور تأمین نماید (Feng et al., 2020: 92). وزیر امور خارجه چین نیز با بیان این موضوع که چین می بایست سیاست عدم مداخله خود را در مواجهه با امور داخلی دیگر کشورها ادامه دهد معتقد است چین نیازمند حضور در صحنه بین المللی و تأثیرگذاری بیشتر بر روندهای موجود آن است تا بتواند از این طریق به تأمین امنیت بیشتر دستیابی چین به اهداف خود اطمینان حاصل کند (Yi, 2016). با شناختی که از مختصات سیاست خارجی چین به دست آوردیم اکنون می توانیم به تصویری دقیق تر از زمینه های رقابت ایالات متحده آمریکا و چین در خاورمیانه نائل شویم. به طور کلی زمینه های رقابت دو قدرت در خاورمیانه را می توان به سه دسته سیاسی، اقتصادی و نظامی/امنیتی تقسیم بندی کرد. در هر بخش دو کشور منافع متضادی دارند که آنها را از همکاری در این بخش ها باز می دارد. در ادامه به تفصیل در خصوص آنها توضیح خواهیم داد.

۱-۲. رقابت های سیاسی

در طول یک دهه گذشته دو کشور تلاش کردند ابعاد نفوذ دیپلماتیک و سیاسی خود را در منطقه گسترش دهند. با این حال پیچیدگی های این منطقه برای هر دو قدرت مسئله ساز بوده است. بهار عربی، ظهور داعش و مواردی از قبیل اشغال افغانستان و عراق توسط آمریکا، پرونده هسته ای ایران و منازعه اعراب و اسرائیل از گذشته این



منطقه را دستخوش روابط بسیار پیچیده‌ای کرده است. به همین سبب رقابت دو قدرت در مسائل سیاسی در سطوح مختلفی پیگیری شده است. چین با استفاده از پروژه جاده ابریشم جدید در تلاش بوده است تا روابط سیاسی خود را با کشورهای منطقه وسعت بخشد. به همین منظور با عقد قراردادهای متعددی به تعمیق روابط خود پرداختند. ایالات متحده با وجود داشتن روابط بسیار نزدیک با کشورهای عربی و اسرائیل، از داشتن ارتباطی نزدیک با ایران محروم مانده است. این خلأ موجود در سیاست خارجی ایالات متحده در مواجهه با ایران جایگاه چین را تقویت کرد. به همین جهت می‌توان ادعا کرد چین در طول یک دهه گذشته با برقراری روابط با تمامی بازیگران مهم منطقه توانسته است از این موقعیت استفاده بهتری ببرد.

مورد دیگری که می‌تواند این رقابت را بهتر به ما نشان دهد رویکرد دو کشور در مواجهه با بحران سوریه است. در جایی که ایالات متحده به دنبال پایان حضور بشار اسد در سوریه بود و تلاش می‌کرد موقعیت سیاسی پیرامون سوریه را به‌خصوص در سازمان ملل دشوار سازد، چین به طور پیوسته‌ای از حق وتوی خود در شورای امنیت برای حمایت از دولت اسد در سوریه استفاده کرد - به‌طورکلی چین ۱۷ بار از حق وتو استفاده کرده که ۱۰ بار آن مربوط به سوریه و در یک دهه گذشته بوده است (The United Nation, 2022). در این جا توجه به این مسئله ضرورت دارد که برای چین تنها در مواردی دست به استفاده از ابزار وتو می‌زند که منافع اساسی خود را تهدید شده بیاید و در این وضعیت زیرپا گذاشتن اصول ابتدایی نیز برای آنها مشکل ساز نیست (Zhao, 2016: 62). با این وجود حمایت چین از سوریه موجب نگریدید تا روابط میان چین و دیگر کشورهای عربی مخالف بشار اسد تیره گردد بلکه بار دیگر نشان داد چین با تمامی کشورها روابط نزدیک خود را حفظ کرده و در مواقع بحران به حمایت از آنها اقدام می‌کند. حمایت‌های چین از دولت سوریه البته به‌صورت تنها صورت نمی‌گرفت، روسیه و ایران نیز در کنار چین به حمایت از دولت سوریه اقدام می‌کردند (Albright et al., 2013: 14-15; Eminue & Dickson, 2013: 12). ایالات متحده و چین باهدف افزایش قدرت خود و یا محدودکردن قدرت دیگری در منطقه حضور و رقابت دارند. این مسئله به‌خصوص زمانی اهمیت خود را بیشتر نشان می‌دهد که ما وارد بررسی

طرح‌ها و برنامه‌های دو کشور در منطقه برای توفیق در مسائل سیاسی می‌شویم. چین تنها با ابتکار راه ابریشم جدید اهداف خود را پیگیری نمی‌کند. آنها در کنار این طرح اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کنند. هدف چین از اجرای ابتکار راه ابریشم افزایش میزان حضور و همچنین توسعه همکاری‌های اقتصادی با کشورهای منطقه بوده است. با این حال این سرمایه‌گذاری‌های چین به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم به‌کارگیری قدرت نرم به حساب می‌آید، زیرا که چین با به‌کارگیری دقیق ابزار قدرت نرم از طرق مختلفی مثل استفاده از رسانه‌ها، برگزاری نمایشگاه‌ها، کنفرانس‌ها، چاپ کتاب، تبادلات علمی و برگزاری رویدادهای هنری و ورزشی درصدد افزایش اثرگذاری سیاسی است (Altin, 2022: 571). به عنوان مثال دانشگاه یو.آی.بی.ای چین در نظر دارد تا شعبه دوم خود را در اسرائیل تاسیس کند، اقدامی که بر افزایش همکاری‌های علمی این کشور با اسرائیل وسعت خواهد بخشید (Witte, 2022). در بخش همکاری‌های هنری چین حد فاصل سالهای ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۸ به موسسات فرهنگی چینی-عربی کمک مالی کرده و به ۴۰۱ نفر از استعدادهای هنری کشور های عربی کمک مالی کرده است تا به چین سفر داشته باشند (Yu, 2020: 17). در بخش رسانه‌ای نیز رسانه‌های چینی که بخش‌هایی با زبان عربی ارائه می‌کنند مانند سی.جی.تی.ان در صفحات مجازی شان بیش از ۱۶ میلیون دنبال کننده دارند (Altin, 2022: 572). در کنار موارد بالا سیاست دیگر دولت چین آموزش زبان چینی در دنیاست که در منطقه ما همکاری ویژه با کشورهای عربی به خصوص امارات، عربستان، بحرین و مصر داشته است (Alshammari, 2020: 77). به طور ویژه دانشگاه پادشاهی سعودی عربستان با همکاری بنیاد کنفسیوس شناسی چین توافق کردند تا گروه آموزش زبان چینی در این دانشگاه به صورت وسیع‌تری فعالیت نماید (Alshammari, 2020: 77). تعداد محصلین زبان چینی در مدارس امارات متحده عربی تا سال ۲۰۱۹، ۴۵/۳۷۱ هزار نفر گزارش شده است (Sebugwaawo, 2022). افزایش تبادلات فرهنگی میان چین و کشورهای منطقه نیز بعد دیگر رقابت سیاسی پنهان این کشور در حوزه به‌کارگیری قدرت نرم این کشور با ایالات متحده است. به‌عنوان مثال افزایش قابل توجه گردشگران چینی در منطقه خاورمیانه نشان از افزایش اهمیت این منطقه برای دولت چین دارد. برای مثال در سال ۲۰۱۸ نزدیک ۹۰۰ هزار نفر از ۱۶

میلیون گردشگر دبی چینی بودند و یا میزان گردشگران چینی سفر کرده به مصر در طول یک سال از ۳۰۰ هزار نفر به ۵۰۰ هزار نفر افزایش پیدا کرد (Chaziza, 2019a). میزان مسافرین چینی به مقصد اسرائیل در سال ۲۰۱۷، ۱۱۳/۶۰۰ هزار نفر بوده است که تا ۴۱ درصد افزایش را نشان می‌دهد (Chaziza, 2019b) و این آمار تا سال ۲۰۲۲ به میزان ۱۵۰ هزار نفر رسیده است (Witte, 2022). اکثر برنامه های سفر شهروندان چینی از طریق موسسه سی.ان.تی.ای، برنامه ریزی و انجام می‌شود. این موسسه دولتی با هدف افزایش میزان ارسال گردشگران به کشورهای در مسیر راه ابریشم در نظر داشته است تا پنج سال آینده میزان ۱۵۰ میلیون گردشگر را به مناطق مختلف دنیا بفرستد.

تبادلات فرهنگی و علمی چین با مناطق مختلف از طریق مؤسسات کنفوسیوس نیز دنبال می‌شود. این مراکز در منطقه خاورمیانه تا پایان سال ۲۰۱۹ در کشورهای عرب‌زبان به ۱۴ مؤسسه در کنار ۲ مؤسسه در اسرائیل، ۴ مؤسسه در ترکیه و ۱ مؤسسه در ایران با هدف گسترش فرهنگ و زبان چینی به دانش‌آموزان و دانشجویان این کشورها را دنبال می‌کند (Ren, 2012: 12; Yellinek et al., 2020: 523). هدف دیگر این مؤسسات معرفی دانشگاه های چین به عنوان مقصد تحصیلی نخبگان این کشورها هم بوده است زیرا این مؤسسات با روش غیر مستقیم به تبلیغ کیفیت دانشگاه های چین در جامعه هدف خواهند پرداخت (Yellinek et al., 2020: 522). تاثیر قابل توجه دیگر این مؤسسات در افزایش روند رشد پروژه راه ابریشم جدید است. یافته های تحقیقات منتشر شده لی‌یو اثبات کرده است که این مؤسسات در کاهش نزاع و برداشت های اشتباه از پروژه در کشور های میزبان تاثیر بسزایی دارد (Liu et al., 2020: 15-16). کمک‌های بشردوستانه نیز بخش دیگری از اقدامات تازه چین نسبت به منطقه خاورمیانه است. از پایان سال ۲۰۱۰ چین به کشورهای عراق، سوریه، لیبی و یمن کمک‌های بشردوستانه مستقیم و یا غیرمستقیم از طریق تامین مالی برنامه‌های سازمان ملل داشته است (Yu, 2020: 16).

تمامی موارد بالا که باهدف اثرگذاری چین بر سیاست منطقه اتخاذ شده است در نهایت موجب تغییر رویکردها به مدل چین شده و کشورهای منطقه را نسبت به توسعه از مسیری که چین دنبال کرده است علاقه‌مند می‌کند (Alterman, 2009: 72). این الگو زمانی اثرگذاری بالایی خواهد داشت که در عرصه عمومی که همان هدف اصلی استفاده

از قدرت نرم و دیپلماسی عمومی است خود را نشان دهد. در ادامه به آمارهای موجود در این زمینه اشاره خواهیم کرد. در بررسی آماری که دانشگاه مریلند حدفاصل سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ انجام داده است مقبولیت چین به‌عنوان ابرقدرت در منطقه به طور متوسط نزدیک ۱۵ درصد بود (Burton, 2018: 3). با این حال مقبولیت چین در میان مردم منطقه دچار تحول بزرگی نشده است زیرا که در آمارهای دیگری که تنها از مقبولیت چین سوال شده است میزان محبوبیت چین در سالهای بین ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ همواره بالاتر از ۵۰ درصد بوده است (Friedrichs, 2019: 7). اثرگذاری دیپلماسی عمومی چین در منطقه خاورمیانه را در جای دیگری می‌توان درک کرد. در جدول زیر تغییرات مقبولیت چین در کشورها و مناطق مختلف به خوبی نشان داده شده است. میزان عدم مقبولیت چین در این کشورها که در مناطق مختلف هستند تا ۸۱ درصد نیز رسیده است. هنگامی که میزان محبوبیت چین در کشورهای دیگر مناطق دنیا مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که میزان محبوبیت این کشور تا چه اندازه در یک دهه گذشته کاهش پیدا کرده است. این در حالی است که وضعیت مقبولیت این کشور در طول یک دهه گذشته در منطقه خاورمیانه یا بی‌تغییر مانده و یا بهبود داشته است.

۲-۲. رقابت‌های اقتصادی

برای چین مفهوم رقابت شاید در هیچ بخشی به‌اندازه بخش اقتصادی حائز اهمیت نباشد. زیرا در چین دو نگاه به وضعیت این کشور در میان نخبگان و رهبران وجود دارد، نگاه اول این کشور را دارای تاریخی کهن با جمعیتی بسیار خارق‌العاده می‌داند که در تاریخ معاصر نیز جایگاه بسیار مناسبی در سازمان ملل و شورای امنیت به دست آورده است، درحالی‌که در مقابل این رویکرد، چین کشوری است که همچنان فقیر بوده و فاصله بسیار زیادی از همسایه‌ها و کشورهای غربی در زمینه‌های تکنولوژیک دارد (Zhao, 2016: 58). به همین جهت توفیق در زمینه‌های اقتصادی برای چین در اولویت بسیار بالایی قرار دارد.

بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا که به ابتکار چین برای تأمین مالی پروژه‌های مهم در این قاره تأسیس گردید مورد حمایت کشورهای خاورمیانه نیز قرار گرفت به‌گونه‌ای که در ابتدای سال ۲۰۱۶ ده کشور منطقه خاورمیانه در این بانک عضو

شدند (Ehteshami & Horesh, 2017: 46). مسئله اساسی دیگری که در خصوص این بانک وجود دارد این است که برخلاف پروژه راه ابریشم جدید مسیر کاملاً مشخصی را برای پیشرفت و توسعه در نظر گرفته است که به طور واضحی آن را در مرحله عملیاتی کاملاً موثر نشان داده است (Ehteshami & Horesh, 2017: 39). چین از طریق این بانک بر روندهای در حال شکل گیری ساختارهای منطقه‌ای و سرمایه‌گذاری مناطق اثر می‌گذارد (Weiss, 2017: 2). ساختار بانک توسعه زیرساخت آسیا اختیار تصمیم‌گیری را بر میزان سهم کشورها در مناطق مختلف در سهمی که در این بانک قرار داده اند می‌دهد به همین نسبت چین با بیشترین سهم قدرت تاثیرگذاری بالایی بر تصمیمات این بانک دارد (Chow, 2016: 1288; Weiss, 2017: 8). مواجه ایالات متحده با این بانک بیشتر به صورت نادیده انگاشتن و یا کاهش اثرگذاری بوده است، سیاستی که مورد انتقاد نیز قرار گرفت. بخش وسیعی از افراد معتقد بودند ایالات متحده در مرحله شکل‌گیری این بانک می‌بایست با ورود به آن بر روند‌های آن تاثیر می‌گذاشت (Weiss, 2017: 15-16). چین به‌طورکلی سه هدف اساسی حمایت از واحد پولی، حمایت از شرکت‌های چینی و جذب موافقت بیشتر افزایش سرمایه‌گذاری چین در خارج از کشور را در پس این بانک دنبال می‌کند (Chow, 2016: 1292, 1295).

هر چند اهداف این بانک تنها به موارد قبلی خلاصه نمی‌شود و چین هدف ارائه الگویی متفاوت و موفق را در سرمایه‌گذاری نیز دنبال می‌کند، موردی که در حمایت نخست وزیر اندونزی از مدل مدیریت این بانک به خوبی خودش را نشان می‌دهد (Chin, 2016: 354; Yu, 2017: 20, 22). هر چند که بخش وسیعی از دلایل ساخت این بانک به اهداف چین باز می‌گردد اما دلایل خارجی تری نیز می‌توان برای آن شناسایی کرد مثل نیاز جدی بخش‌های مختلف آسیا به افزایش سرمایه‌گذاری در بخش‌های حمل و نقل، بنادر و ... نیز موجب افزایش نیازمندی آسیا به یک چنین بانکی می‌شد (Yu, 2017: 359). دو طرح اصلی بانک توسعه زیرساخت آسیا در منطقه خاورمیانه در کشور عمان هستند که هر دوی آنها در حوزه حمل و نقل و به ارزش مجموع ۳۲۵ میلیون دلار برآورد شده‌اند (Weiss, 2017: 14-15). مسئله مهم این پروژه‌ها عدم وجود همکار در اجرای آنها است درحالی‌که در موارد دیگری که بانک توسعه زیرساخت آسیا در آنها

سرمایه گذاری می‌کند این سرمایه گذاری در کنار دیگر سازمان هایی همچون بانک جهانی انجام می‌شوند. جنبه قابل توجه دیگر رقابت اقتصادی چین با ایالات متحده در منطقه ما هنگامی مشخص می‌شود که با مقایسه حجم سرمایه‌گذاری چین در مناطق مختلف در می‌یابیم فاصله میان بیشترین سرمایه‌گذاری چین در مهم‌ترین منطقه یعنی جنوب شرقی آسیا و منطقه خاورمیانه تنها ۷/۵ درصد است (Ehteshami & Horesh, 2017: 47). این فاصله کم میان منطقه خاورمیانه و با جنوب شرق آسیا و قرار گرفتن این منطقه در جایگاه دوم تصدیق کننده اهمیت استراتژیک این منطقه برای چین است. رقابت در این منطقه البته نه به معنای حذف ایالات متحده که بیشتر به معنای گره زدن اقتصاد این منطقه با اقتصاد چین است. هدفی که از اصلی ترین انگیزه های راه ابریشم جدید نیز بوده است و در موارد گوناگون مورد تاکید قرار می‌گرفت (Osiewicz, 2018: 222,223). وابستگی اقتصادی منطقه خاورمیانه به تولیدات چینی در دو جنبه برای چین اهمیت زیادی دارد. مسئله اول حفظ رشد اقتصادی چین از طریق فروش کالا های چینی و به طبع تصاحب بازار های این منطقه توسط شرکت های چینی است. مسئله بعدی ایجاد نیازمندی منطقه به چین به عنوان یک تولید کننده اساسی و تامین کننده خدمات مورد نیاز این کالا ها است. این وابستگی منطقه به اقتصاد چین موجب بالاتر رفتن اهمیت سیاست های دولت چین برای کشور های منطقه و در نهایت ارتباط نزدیک تر آنها با دولت چین خواهد شد. صادرات دو کشور به منطقه از سال ۲۰۱۴ به بعد فاصله معناداری را پیدا کرد. در سال ۲۰۱۶ نیز جهش بسیار زیاد صادرات محصولات چینی به منطقه خاورمیانه باز هم این فاصله را بیشتر کرد. هرچند میزان صادرات چین به منطقه وضعیت سینوسی داشته است؛ اما در سال‌های بعد از ۲۰۱۷ نیز توانسته فاصله خود را با میزان صادرات ایالات متحده حفظ نماید.

۳-۲. رقابت‌های نظامی و امنیتی

رقابت نظامی دو کشور در منطقه خاورمیانه بیشتر از آنکه به شکل رویارویی مستقیم باشد از طریق ابعاد غیرمستقیم پیگیری می‌شود. برای ایالات متحده حضور نظامی در منطقه خاورمیانه اهمیت بسیار بالایی دارد که در فصل گذشته علل متعدد آن مطرح گردید. ذکر این نکته در اینجا اهمیت دارد که صرف حضور نظامی چین در منطقه



خاورمیانه برای ایالات متحده به عنوان یک زنگ خطر به حساب می‌آید. به همین جهت حساسیت این بخش از رقابت برای ایالات متحده بسیار بالا است. پیش از ورود به بحث، اشاره به این مسئله حائز اهمیت است که به طور معمول چین هیچگاه در گذشته هدفی برای حضور نظامی در مناطق دیگر و به خصوص منطقه خاورمیانه نداشته است. همان‌طور که در بخش‌های قبلی به این مسئله اشاره کردیم برای چین اولویت اساسی در عرصه سیاست خارجی همواره رشد اقتصادی بود. با این حال با تغییر شرایط، به خصوص طرح استراتژی گردش به آسیای ایالات متحده موجب تجدیدنظر چین در سیاست‌های خود و افزایش اهمیت به کارگیری ابزار نظامی برای صیانت از رشد اقتصادی گردید.

در همین راستا حضور نظامی چین خارج از مرزهای این کشور تاریخ بسیار طولانی ندارد. هرچند که اکثر موارد در طول یک دهه گذشته رخ داده است. برای مثال اولین عملیات نظامی چین خارج از مرزهای این کشور پس از سال ۱۹۴۹ عملیات خارج کردن شهروندان چینی از لیبی بود. این عملیات که در مدت ۱۲ روز در سال ۲۰۱۱ اجرا شد، توانست ۳۵ هزار شهروند چینی را از خاک لیبی خارج کند. این عملیات از طریق زمین، دریا و هوا اجرا شد. یک ناو و چهار هواپیمای ارتش این کشور در کنار امکانات خصوصی در این عملیات مشارکت داشتند (Zerba, 2014: 1101). نفس حضور ارتش چین در این عملیات باعث به وجود آمدن رویکردهای جدیدی نسبت به استراتژی دفاع از شهروندان در سیاست بین‌الملل گردید. این عملیات مسئله مشروعیت استفاده از نیروی نظامی با هدف آزادسازی یا برقراری امنیت برای اتباع یک کشور را در محیط یک کشور خارجی تئوریزه کرد (Zerba, 2014: 1109).

با این حال این مدل تنها نشانه‌های حضور نظامی چین در منطقه خاورمیانه نبوده است. احداث اولین پایگاه نظامی چین در خارج از مرزهای این کشور در منطقه خاورمیانه در کشور جیبوتی به‌طور کلی تفسیر جدیدی از حضور نظامی چین در منطقه را شکل داد. تصمیم چین برای ایجاد این پایگاه نظامی با سکوت خبری طولانی مدتی پیگیری شد. به‌گونه‌ای که تا سال ۲۰۱۵ هیچ اطلاعاتی از این تصمیم منتشر نشده بود در حالی که مذاکرات مربوط به این پایگاه از تابستان ساز ۲۰۱۰ آغاز شده بود (Cabestan, 2020: 5). در محافل آکادمیک اهداف گوناگونی برای استقرار این پایگاه نظامی مطرح گردید، از

همکاری های نظامی مشترک با کشورهای عربی و آفریقایی تا مبارزه با تروریسم، اما هدف اساسی که مورد تاکید اکثریت واقع است تامین امنیت راه های دریایی ابریشم و همچنین افزایش سطح اتکای امنیتی نیروی دریایی چین در منطقه دریای عمان، خلیج فارس و اقیانوس هند در کنار خلیج عدن است (Cabestan, 2020: 7). گروه دیگری از محققین در تحلیل وضعیت این پایگاه نظامی معتقدند این پایگاه از منظر مفهوم قدرت پنهان چین نیز قابل بررسی است. از منظر این گروه آن چیزی که برای قدرتی همچون چین اهمیت دارد اولویت بندی مسائل است به طوری که قدرت سخت و نظامی این کشور در ابعاد جغرافیایی این کشور اهمیت داشته و مورد استفاده قرار می گیرد و قدرت پنهان نیز در مسیر توسعه و حفظ رشد اقتصادی چین استفاده می شود (Sun & Zoubir, 2021: 4). کارویژه قدرت پنهان حفاظت از منافع ژئو-اقتصادی کشورها است. این جنبه از قدرت در نقطه ابتدایی با هدف و نیت استفاده از قدرت نظامی به فعالیت خود ادامه نمی دهد، بلکه در نقطه آغازین با انگیزه همکاری های نظامی چندجانبه پیش می رود. در شرایطی که منافع مرکزی به خطر بیافتند این قدرت پنهان کارکرد نظامی اش را برای حفظ آن منافع نشان خواهد داد. این مفهوم بدیع از آن جهت اهمیت دارد که انگیزه اساسی قدرت نظامی را در حفظ رشد اقتصادی و ایجاد امنیت برای آن معرفی می کند. به همین جهت حضور نظامی در این بخش به معنای افزایش سلطه نظامی برای تسلط بر منطقه نیست بلکه با هدف محافظت از آن توسعه اقتصادی طرح ریزی شده است (Sun & Zoubir, 2021: 5-6). گزارش های ارتش ایالات متحده نیز وضعیت بالا را تصدیق می کند. به طور خاص در گزارشی که از این پایگاه منتشر شده است به استفاده دو جانبه از این پایگاه با اهداف اقتصادی و نظامی به صورت توأمان اشاره می شود (Dutton et al., 2020: 28,34). با این وجود نتیجه گیری نهایی این گزارش از این پایگاه ارائه تصویری از یک شرایط نگران کننده برای آینده از تصمیم چین برای ایجاد پایگاه های مشابه در مناطق دیگر دریای سرخ، خلیج فارس و در پاکستان است (Dutton et al., 2020: 39). یعنی با وجود آنکه از لحاظ تئوریک وجود این پایگاه برای محافظت از منافع اقتصادی چین است اما در اذهان رقیب این کشور یعنی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه این

حضور نظامی تنها در بستر حفاظت از منافع اساسی این کشور نبوده و می‌تواند در آینده به مقاصد نظامی هم توجه کند.

نتیجه‌گیری

هنگام سخن گفتن از روابط قدرت‌های بزرگ در منطقه باید روابط آنها را تحت‌تأثیر از یک سطح بالاتر یعنی سطح نظام بین‌الملل نیز مورد توجه قرار دهیم. نزاع، رقابت و رویارویی در عرصه بین‌المللی میان دو قدرت بر ما پوشیده نیست. به همین سبب اشتراکات منافع در برخی از زمینه‌ها همانند ثبات تأمین انرژی، عدم اشاعه سلاح اتمی و همکاری با نهادها یا شرکت‌های بین‌المللی، تحت‌تأثیر رقابت کلان‌تر آنها قرار گرفته و نمی‌تواند مانع از رقابت دو بازیگر در یک منطقه خاص و به‌خصوص خاورمیانه باشد. به همین جهت است که با حرکت در طول یک دهه گذشته به سمت زمان حال، شاهد افزایش زمینه‌های رقابت میان آنها بوده‌ایم. ادراک محققین روابط بین‌الملل از روابط بین دو قدرت از مرحله انتخاب بین رقابت و یا همکاری عبور کرده است. به‌طوری‌که نخبگان چینی از وضعیت انکار رویارویی دو کشور در عرصه بین‌المللی به وضعیت تأیید آن رسیده‌اند و این رقابت را نشأت گرفته از سیاست‌گذاری‌ها، باورهای ایدئولوژیک و تفاوت‌های انتظارت دوطرفه می‌دانند. توجه به این مسئله در اینجا راهگشا خواهد بود که منطقه خاورمیانه به‌عنوان یک منطقه جدای از تحولات بیرونی آن نمی‌تواند در نظر گرفته شود. این منطقه در ارتباط تنگاتنگ با دنیای پیرامون خود است. به همین سبب است که رقابت دو قدرت در منطقه خاورمیانه در امتداد رقابت آنها در عرصه بین‌المللی قرار می‌گیرد. در نتیجه رقابت‌های سیاسی به‌خوبی تفاوت‌های آشکار آنها را در اهداف حیاتی‌شان نشان می‌دهد. عرصه‌های اقتصادی برای چین از مهم‌ترین ابعاد حضور در منطقه به‌حساب می‌آید، مسئله‌ای که از چشم آمریکا دور نمانده است. چین با ابتکارهای ویژه خود به دنبال ایجاد وابستگی میان اقتصاد خود و اقتصاد منطقه است. این در حالی است که پیگیری این موارد در منطقه‌ای که در زیر چتر امنیتی ایالات متحده قرار دارد هیچگاه برای چین یک مسئله بادوام نیست. به همین جهت است که ایالات متحده در پی درگیرتر کردن بازیگران فرامنطقه‌ای در اقتصاد منطقه خاورمیانه است. بازیگرانی که از لحاظ جایگاه به ایالات متحده نزدیک‌تر باشند. در عرصه

رقابت‌های نظامی هر چند دست برتر را ایالات متحده دارد؛ اما در طول یک دهه اخیر چین از هر فرصتی برای افزایش قدرت نیروی دریایی خود بهره برده است. با کنار هم قراردادن موارد بالا طبعاً الگوی تعامل قابل‌شناسایی برای ما از روابط دو قدرت در سطح منطقه‌ای رقابت است. این رقابت گاهی برای حذف دیگری از حضور در منطقه و گاهی باهدف مهار اجرا می‌شوند. این رقابت در هر سه سطح پیگیری شده و نمی‌توان یکی را بر دیگری ارجح دانست. به این ترتیب در ابعاد سیاسی دیپلماتیک وضعیت رقابت بیشتر به سود چین بوده است و کشورهای منطقه نیز از نقش‌آفرینی دیپلماتیک چین استقبال کرده‌اند. در ابعاد نظامی و امنیتی همچنان تسلط مشهود ایالات متحده بر منطقه خاورمیانه عیان است. وضعیتی که هرچند مطلوب چین نیست؛ اما تلاشی برای تغییر آن نیز از سوی چین رخ نداده است. چین تنها در تلاش است تا در ترتیبات نظامی و امنیتی منطقه نقش یک همکار غیر مداخله‌گر را داشته باشد. در ابعاد اقتصادی نیز رقابت دو کشور متوازن جلو رفته است؛ اما این روند باثبات نبوده و تحرک فعال‌تر چین را در این بخش از رقابت به خوبی می‌توان نظاره کرد.

منابع

- Albright, D., Dubowitz, M., Kittrie, O. F., Spector, L., & Yaffe, M. (2013). US Nonproliferation Strategy for the changing Middle East. *Institute for Science and International Security, Forthcoming*.
- Alshammari, H. (2020). Chinese Language in Saudi Arabia :Challenges and Recommendations. *English Language Teaching, 13*(2), 75-85 .
- Alterman, J. B. (2009). China's soft power in the Middle East. *chinese soft power and its implications for the united states, Center for Strategic & International Studies (CSIS), Washington, DC*, 63-76 .
- Altin, H. (2022). A GENUINE BLEND OF STATECRAFTS:China's Smart Power Strategy in the MENA Region. *World Affairs, 185*(3), 557-586. <https://doi.org/10.1177/00438200221107398>
- Bank, W. (2021). *World Integrated Trade Solution (WITS)* World Bank .
- Barnett, A. D. (2021). *The Making of Foreign Policy in China: Structure and Process*. Taylor & Francis Group. <https://books.google.com/books?id=NU9ozgEACAAJ>
- Burton, G. (2018). Public opinion in the Middle East toward China. *Middle East Institute, 11* .
- Cabestan, J.-P. (2020). China's Military Base in Djibouti: A Microcosm of China's Growing Competition with the United States and New

- Bipolarity. *Journal of Contemporary China*, 29(125), 731-747.
<https://doi.org/10.1080/10670564.2019.1704994>
- Changhe, S. (2010). Understanding Chinese Diplomatic Transformation: A Multi-Actors' Perspective. *The Hague Journal of Diplomacy*, 5(4), 313-329 .
- Chaziza, M. (2019a). China in the Middle East: Tourism as a Stealth Weapon. *Middle East Quarterly* .
- Chaziza, M. (2019b). China's Economic Diplomacy Approach in the Middle East Conflicts. *China Report*, 55(1), 24-39.
<https://doi.org/10.1177/0009445518818210>
- Chin, G. T. (2016). Asian Infrastructure Investment Bank: Governance Innovation and Prospects. *Global Governance* , 22(1), 25-11 .
<http://www.jstor.org/stable/44861178>
- Chow, D. C. (2016). Why China established the Asia infrastructure investment bank. *Vand. J. Transnat'l L.*, 49, 1255 .
- Dutton, P. A., Kardon, I. B., & Kennedy, C. M. (2020). *Djibouti: China's First Overseas Strategic Strongpoint* .
- Ehteshami, A., & Horesh, N. (2017). *China's Presence in the Middle East*. Taylor & Francis .
- Eminue, O., & Dickson, M. (2013). The United Nations resolutions on Syria: Exploration of motivation from Russia and China. *International Affairs and Global Strategy*, 10(1), 5-13 .
- Feng, H., He, K., & Xuetong, Y. (2020). *Chinese Scholars and Foreign Policy: Debating International Relations*. Taylor & Francis Group.
<https://books.google.com/books?id=VX6wzQEACAAJ>
- Friedrichs, J. (2019). Explaining China's popularity in the Middle East and Africa. *Third World Quarterly*, 40(9), 1634-1654.
<https://doi.org/10.1080/01436597.2019.1592670>
- Hamilton, E. J., & Rathbun, B. C. (2013). Scarce differences: toward a material and systemic foundation for offensive and defensive realism. *Security Studies*, 22(3), 436-465 .
- Hao, Y., Wei, C. X. G., & Dittmer, L. (2014). *Challenges to Chinese Foreign Policy: Diplomacy, Globalization, and the Next World Power*. University Press of Kentucky.
<https://books.google.com/books?id=2ZQfBgAAQBAJ>
- Huasheng, Z. (2013). China's View of and Expectations from the Shanghai Cooperation Organization. *Asian Survey*, 53(3), 436-460.
<https://doi.org/10.1525/as.2013.53.3.436>
- Khoo, N. (2020). *China's Foreign Policy since 1978: Return to Power*. Edward Elgar Publishing Limited.
<https://books.google.com/books?id=XDwIEAAAQBAJ>
- Liu, M., Su, C., Wang, F., & Huang, L. (2020). Chinese cross-border M&As in the "One Belt One Road" countries: The impact of Confucius Institutes. *China Economic Review*, 61, 101432.
<https://doi.org/https://doi.org/10.1016/j.chieco.2020.101432>

- Osiewicz, P. (2018). The Belt and Road Initiative (BRI): Implications for Iran-China Relations .
- Ren, Z. (2012). *The Confucius institutes and China's soft power* .
- Robbins, M. (2022). *Public Views of the U.S.-China Competition in MENA*. A. Barometer. https://www.arabbarometer.org/wp-content/uploads/ABVII_US-China_Report-EN.pdf
- Sebugwaawo, I. (2022). *UAE: Emirati students express pride in learning Chinese language*. Khaleej Times . <https://www.khaleejtimes.com/education/uae-emirati-students-express-pride-in-learning-chinese-language>
- Silver, L., Devlin, K., & Huang, C. (2020). Unfavorable views of China reach historic highs in many countries. *Pew Research Center*, 6 .
- Sun, D., & Zoubir, Y. (2018). China's Participation in Conflict Resolution in the Middle East and North Africa: A Case of Quasi-Mediation Diplomacy? *Journal of Contemporary China*, 27(110), 224-243. <https://doi.org/10.1080/10670564.2018.1389019>
- Sun, D., & Zoubir, Y. H. (۲۰۲۱). Securing China's 'Latent Power': The Dragon's Anchorage in Djibouti. *Journal of Contemporary China*, 30(130), 677-692. <https://doi.org/10.1080/10670564.2020.1852734>
- Sutter, R. G. (2020). *Chinese Foreign Relations: Power and Policy of an Emerging Global Force*. Rowman & Littlefield Publishers. <https://books.google.com/books?id=TEwCEAAAQBAJ>
- The United Nation. (2022). *Security Council Veto List* <https://research.un.org/en/docs/sc/quick>
- Weiss, M. A. (2017). Asian infrastructure investment bank (AIIB) .In: Congressional Research Service Washington, DC.
- Witte, C. (2022). *Tracing China in the Middle East* O. R. F.)ORF(<https://www.youtube.com/watch?v=S12fiBHqffc>
- Xuetong, Y. (2014). From keeping a low profile to striving for achievement. *The Chinese Journal of International Politics*, 7(2), 153-184 .
- Yan, X. (2014). From Keeping a Low Profile to Striving for Achievement. *The Chinese Journal of International Politics*, 7(2), 153-184. <https://doi.org/10.1093/cjip/pou027>
- Yellinek, R., Mann, Y., & Lebel, U. (20۲۰). Chinese Soft-Power in the Arab world – China's Confucius Institutes as a central tool of influence. *Comparative Strategy*, 39(6), 517-534. <https://doi.org/10.1080/01495933.2020.1826843>
- Yi, W. (2016). *Speech by Foreign Minister Wang Yi at the Opening of the Symposium On International Developments and China's Diplomacy in 2016*. Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China. https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/wjb_663304/wjbz_663308/2461_663310/201612/t20161206_468636.html
- Yu, H. (2017). Motivation behind China's 'One Belt, One Road' Initiatives and Establishment of the Asian Infrastructure Investment Bank. *Journal of Contemporary China*, 26(105), 353-368. <https://doi.org/10.1080/10670564.2016.1245894>

- Yu, Z. (2020). China's Foreign Aid to the Middle East: History and Development. *Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies*, 14(2), 301-321. <https://doi.org/10.1080/25765949.2020.1760548>
- Zerba, S. H. (2014). China's Libya Evacuation Operation: a new diplomatic imperative—overseas citizen protection. *Journal of Contemporary China*, 23(90), 1093-1112. <https://doi.org/10.1080/10670564.2014.898900>
- Zhao, S. (2016). *Chinese Foreign Policy: Pragmatism and Strategic Behavior*. Taylor & Francis. <https://books.google.com/books?id=JS63DAAAQBAJ>

